

گفتگو با رسول یونان، شاعر - مترجم و نویسنده

# آنها ترانه فروش هستند



شاید یکی از مهم ترین اشتراکات ادبیات و موسیقی، ترانه سرایی و در بعدی دیگر تصنیف سرایی باشد. پدیده ای که حضورش از چند سال قبل پررنگ تر شده. همیشه این احضارهای ناگهانی، عواقب و مشکلات ناگهانی را هم به دنبال خود می آورد. مشکلاتی که بعضاً جدی هم می شوند. آن قدر جدی که موضوع مصاحبه با رسول یونان قرار می گیرد. به قول دوستی بزرگان ما چند قرن پیش، فرهنگی آفریدند حالا چند دهه است که ما به جای خلافت و نوآوری به افتخار کردن به فرهنگ اصیل گذشته اشتغال داریم.

یونان هم همین را می گوید: «یک عمر است آرش کمانگیر در صحنه های تئاتر در حال تیراندازی است. پایه، پیچاره خسته شده است. ولش کنید، یک عمر است سهراب دارد کشته می شود، یک بار سهراب را کشتید پس است یک عمر است که می گویم داشتیم، داشتیم، اما بدون ریشه نمی توان زندگی کرد این درخت تناور شده با ریشه های پوسیده یاری ایستادگی را ندارد.»

در چند سال گذشته با ظهور دوباره موسیقی پاپ شاهد رشد کمی آثار هنری در این عرصه بودیم حال آنکه بخش کیفی این جریان رشد چشمگیری نداشته است به نظر تو علت اصلی این افول کیفی چیست؟

یکی از دلایل این است که بین دو نسل ترانه سرایی ما فاصله افتاده است. شهاب قنبری، ایرج جنتی عطایی و اردلان سرفراز مثلثی بودند که پیش از انقلاب کار می کردند اینها ترانه های سرودند و رفتند و جریان ترانه سرایی به طور محسوسی قطع شد. و عملاً بیست سال کسی ترانه ای نگفت ولی پس از این مدت و ظهور دوباره موسیقی پاپ ترانه سرایی دوباره رواج پیدا کرد و از نظر کمیت روند روبه رشدی را شاهد بودیم، با اینکه بعضی ها خوب کار کردند با این حال ترانه از نظر کیفی سیر صعودی نداشت که البته این افت کیفی به علت آن است که حرکت ترانه سرایی، حرکت مستقیمی نیست بلکه به صورت زیگ زاگ است. این حرکت در عین نامتوازن بودن در جایی هم قطع شد و وقتی هم که قطع شد دیگر با مولفه ترانه، قضایای جدید، سبک ها و قالب های نو مواجه نشدیم اتفاقاً نکته مورد نظر من هم همین است ما در ترانه سرایی بسیار قدرتمند بودیم حتی می توان گفت به نوعی ترانه سرایی پایه گذار شعر کلاسیک ما هم بود ترانه کهن با مضامین بسیار متنوعی همراه بود اما ترانه امروز فقط در ژانر عاشقانه متولد می شود و گمان می کنم تک قالبی کردن ترانه منجر به تخریب مضمونی آن شده است نظر تو پیرامون این معضل چیست؟

این معضل فقط مربوط به ترانه نیست، آهنگسازهای ما باید سواد خودشان را ارتقا دهند، عملاً خواننده های ما همگی بی سوادند استثناً هم ندارد من با بیشتر آنها دوستم همگی واقفانی سوادند برای اثبات حرفم کافی است از یک خواننده پرسیدم اسم چند ترانه سرا را نام ببرد.

من قصد دارم حرف تو را کمی تعمیق بدهم گمان می کنم این بی سوادی گریبانگیر خیلی از ترانه سراهای ما هم هست؟

بله، همیتورزه، حق با توست، ولی وقتی ما از ترانه سرا صحبت می کنیم ابتدا او را به عنوان ترانه سرا قبول می کنیم بعد در مورد او حرف می زنیم یک عده از دختران و پسران ما هستند که ترانه می فروشند و اجرا هم می شود اما عملاً متن را که مشاهده می کنیم پر است از اشکالات عمدتاً حرف من فقط مربوط به جوان ها و آماتورها نیست خیلی از کسانی که کار حرفه ای هم می کنند با این مشکل مواجه اند، از جریان های ادبی روز فاصله زیادی دارند و در مقایسه با شاعران هم تسل خودشان در سطح بسیار پایینی قرار می گیرند من فکر می کنم مشکل عمده فقدان منتقد قدرتمند در این عرصه است رسالتی که حتی انجمن ترانه سرایان هم تسبیح به آن بسیار بی تفاوت است؟

البته این انجمن که تو راجع به آن صحبت می کنی، بخشی از کسانی هستند که در پایتخت متمرکز شده اند مادر محافل خصوصی ترانه سرایی داریم که به مراتب خیلی قوی تر و منسجم تر کار می کنند این موضوع درست شبیه یک فیلم سینمایی است که کاراکترهای فردی آن خیلی بیشتر از کاراکترهای اصلی است اما کفتی نقد، ما چه در زمینه ادبیات داستانی، چه در زمینه شعر و چه در سینما منتقد نداریم سند حرفم کارهایی است که خود آقایان منتقد می کنند منتقدی که این درک را ندارد کاری را که نمی بایست انجام دهد، انجام ندهد دیگر منتقد نیست فکر می کنم پرونده منتقدان را در پوشه زردی بگذاریم کنار و بقیه صحبت را ادامه دهیم.

چرا این محافل خصوصی که راجع به آن صحبت کردی در ساختار انجمن وارد نمی شوند تا این رکود و کسالت حاکم را که بر انجمن ترانه سرایان حاکم است رفع کنند؟

همه جا همین طور است آدم های درجه دو و سه جلسه تشکیل می دهند و درجه یک ها در خانه می نشینند و کار هنری انجام می دهند، البته مقصودم مجریان برنامه ها

بغض باشد کاملاً مشخص می کرد که مؤلف سرسری کار کرده است. این کتاب را از دو جنبه قالب و محتوای نقد کردم. نقد صحیح و آموزنده که در واقع راه و رسم تهیه یک آوازه نامه تخصصی را مطرح می کرد. خیلی هم مورد توجه قرار گرفت و در چند مجله چاپ شد. آن بنده خدا دیگر طرف کارهای فرهنگی نویسی نیامد. بعدها پشیمان شدم و با خودم فکر کردم ای کاش آن نقد را نمی نوشتم و ایرادها را به خودش می گفتم. در جوامع دیگر، نویسنده ها و محققان از کارهایی که در دست دارند خبردار می شوند. آن ها برای پرهیز از دوباره کاری اعلام می کنند. در اینجا ما معمولاً دست هامان را از همدیگر قایم می کنیم. مثل وقت امتحان. ما در کنار یکدیگر احساس امنیت نمی کنیم. ما از «خودهامان» می ترسیم. ما از نیش قلم همدیگر واهمه داریم. چرا باید این طور باشد؟

بعد از آن مواظب بودید که کارها تان لو نرود؟ نه به خدا. اتفاقاً من دوست دارم که دیگران هم موازی با من کار کنند. از اینکه دیگران کار کنند خوشحال می شوم. مگر ما چند نفر نویسنده و محقق داریم؟ جا برای همه ما هست. ما باید مشوق همدیگر باشیم. ما باید کاری کنیم که نسل بعد به این عرصه ها رغبت داشته باشد. یادمان باشد که ما برای وصل کردن آمدیم.

یعنی شما کارهایی را که در دست تالیف و ترجمه دارید اعلام می کنید؟

بله. مثلاً من هر جا که پیش آمده است گفته ام که مشغول تهیه یک فرهنگ فرانسه - فارسی هستم. ای کاش دیگران هم به فکر بیفتند. ما به بیشتر از یک فرهنگ فرانسه - فارسی احتیاج داریم. ما بعد از فرهنگ مرحوم سعید نفیسی که چاپ اول آن در سال ۱۳۰۹ (یعنی ۷۲ سال پیش) گمان می کنم در مطبوعه بروخیم بوده است هنوز فرهنگ فرانسه - فارسی نداشتیم؟ هنوز هیچکس از ما به فکر نیفتاده است که کار مرحوم نفیسی را به روز در آورد. اتفاقاً ما باید همدیگر را تشویق به نوشتن کنیم. ای کاش بنویسیم تا قدر آن ها را که نوشته اند بیشتر بدانیم. کار فرهنگی طاقست سوز است. مستلزم تلاشی بی وقفه و یک تنه است. شاید به همین دلیل است که دیز به نتیجه می رسد و کسانی مثل دو علامه نستوه یعنی مرحوم دهمخدا و مرحوم معین آثارشان بعد از مرگ آنان منتشر شد. آنها اگر مجالی داشتند خود شان آثار خود را بازبینی می کردند. و قطعاً با سعه صدر از هر انتقادی که آثارشان را بهتر و ارزنده تر کند استقبال می کردند. ولی الفسوس که قبا ی عمر بر قامت عتق کوتاه است. امروز دیگر آنان مسئول ایرادهای کار خود نیستند. بعد از آن ما این وظیفه ما بود که دست کم به عنوان قدر شناسی آثارشان را که این همه به دردمان می خورد و اینهمه به آن ها می بالیم بازبینی کنیم. ما کتاب های آن ها را می توانستیم به خاطر خودمان و با توجه به نیاز های زمانه خودمان متحول کنیم. حالا ۱۲۰ سال از مرگ پیر لاروس می گذرد و فرهنگ لاروس بارها در مؤسسه لاروس فرانسه بازبینی و وازه ها و معنی های جدید به آن افزوده شده است. و نام لاروس به نشانه قدرشناسی ملت فرانسه از خدمتگزار زبان فرانسه هنوز زینت بخش آثار متعددی است که در مؤسسه لاروس به چاپ می رسد. و شعار او که می گفت «Je s'inspire tout vent» (با هر رایحه ای پذیری می افشانم) هنوز سرلوحه فرهنگهای لاروس است. صحبت ما از نقد به اینجا رسید. به نظر من ما باید نقد را هم نقد کنیم. باید جلساتی هم برای نقد نقد تشکیل بدهیم. و بگوییم نقد ها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران بی کاری گیرند؟

خانم دکتر مهشید مشیری زبان شناس، فرهنگ نویس، دانشنامه نویس و مترجم، داستان های شان را چگونه می نویسند؟

ببینید! من درباره نقد ادبی و داستان نویسی خیلی مطلب خوانده ام. عناصر داستان را درس داده ام. ولی وقتی که داستان می نویسم، هیچکس از این معلومات (۱) به کارم نمی آید. داستان هایی که از درون آدم می جوشند مثل شعر بیان شان اختیاری نیست. بعضی از شعرها به اهتمام شاعر سروده می شوند. همین طور بعضی از داستان ها. من در داستان هایم هیچگاه «سعی» نمی کنم. نویسنده ای به من گفت که به کوه، به پارک، به بازار و خیابان می رود تا برای داستان هایش موضوع پیدا کند. می گفت که آخرین بار به دادگاه های حمایت خانواده رفته است. مگر داستان نویسی خبرنگار صفحه حوادث روزنامه است که دنبال سوزه بگردد؟ من خودم هیچوقت به شکار سوزه نرفته ام. شعر و داستان انگار مثل تطفه ای در پیش پنهان هستی من آغاز می شود. و تکوین پیدا می کند. بی آنکه بخواهم. و بعد متولد می شود. مثل یک کودک.

و داستان جدیدتان؟

چاپ می شود. به زودی. اسمش هست: «آتشی هست... این اسم را از شعر سعدی گرفتم که می گوید: سعدیا این همه فریاد تو بی دردی نیست آتشی هست که دود ستر آن می آید

در مورد شعرهای تان هم همین طور است؟ یکدستی می زنی؟ من شاعر نیستم. فقط گاهی برای کورتی خواب دلم لالایی هایی می خوانم. و معمولاً آن ها را به فرانسه و انگلیسی ترجمه می کنم. البته هیچوقت نمی خواستم به انتشارشان فکر کنم. ولی بالاخره به حرف بعضی ها گوش کردم و تصمیم گرفتم که آن را آماده کنم و به دست چاپ بپارم. خودم که دوستشان دارم. بقیه؟ هنوز نمی دانم.

پرسی شرکت می کنید. تقدمایی که نوشته می شود بخوانید. از بعضی از تقدماهای خوب که بگذریم، ویژگی «غالب» نقد زیاد جالب نیست. متأسفانه نقد نویسی ما بیشتر بر بستر افراط و تفریط جریان دارد. کار بعضی ها همیشه خوب است و چشم بسته از آن تعریف و تمجید می شود. ولی اگر مشابه آن اثر را کسی بنویسد که ما از او خوشمان نمی آید، نظر مان عوض می شود. مسأله توظیف به هر حال بعضی از ما که قلم در دست داریم بیشتر از آنکه به فکر این باشیم که خودمان بنویسیم نگران و مراقبیم که نکند دیگران بنویسند. خیلی از ما در کار نقد واقفان استادیم. و هر یک که بتواند پنیه دیگران را بهتر بزند و نویسنده یک اثر را بزمزمد تر و از کرده پشیمان تر کند استاد تر است. اشتباه نکنید! منظورم از «ما» دقیقاً «خود ما» است. خود ما پدید آورندگان آثار. که در نمایشگاه بین المللی کتاب پاریس داریم. خود ما اهل قلم، ما نویسنده ها، مترجم ها، ویراستارها... بسیاری از ما آداب نقد را خوب بلد نیستیم و بسیاری از نقد نویسان ما هم این آداب را بیشتر از ما بلد نیستند. تقدمایی هم که می نویسیم بعضاً نسیه است. هیچوقت تا به حال کاری را نقد نکرده اید که چاپ شده باشد؟



من خیلی از شبها تا صبح بیدار می مانم تا به جای کسانی که خواب افتاده اند کار کنم. با اینهمه کار، چطور خوابم ببرد! البته من دارم کارهایی را می کنم که نیرو و امکانات یک مؤسسه تحقیقاتی را لازم دارد. عمر یک انسان به این همه کار وصلت نمی دهد. این کارها مستلزم عمرهای پر تلاش نسل های پی در پی است. به هر حال این من تنهای یک قبا، با این بضاعت مزجات، و با این دست کوتاه و شاید عمر کوتاه...

گفتند اگر شعر ترجمه ناپذیر است پس فلان شعر را همین حالا ترجمه کن. البته من فقط نظرم را در باره ترجمه پذیری شعر گفته بودم و ادعا نداشتم که خودم ماشین ترجمه شعر هستم. فردای آن روز که اختتامیه بود در قطع نامه سمینار گفتند که فلانی، یعنی من، نظریه ترجمه ناپذیری شعر را مردود اعلام کرد.

گفتند اگر شعر ترجمه ناپذیر است پس فلان شعر را همین حالا ترجمه کن. البته من فقط نظرم را در باره ترجمه پذیری شعر گفته بودم و ادعا نداشتم که خودم ماشین ترجمه شعر هستم. فردای آن روز که اختتامیه بود در قطع نامه سمینار گفتند که فلانی، یعنی من، نظریه ترجمه ناپذیری شعر را مردود اعلام کرد.

شعر کوچه فریدون مشیری یک خاطره دلپذیر! از یک عشق معصومانه و سالم، شیرین و غم انگیز، بی خطر و بی ضرر، گذرا و در عین حال پایدار است. به همین دلیل بین سه نسل از یک شهرت استثنایی برخوردار بوده است. مگر می شود که کسی از شنیدن و یادآوری چنین خاطره های بدش بیاید؟

شعر کوچه فریدون مشیری یک خاطره دلپذیر! از یک عشق معصومانه و سالم، شیرین و غم انگیز، بی خطر و بی ضرر، گذرا و در عین حال پایدار است. به همین دلیل بین سه نسل از یک شهرت استثنایی برخوردار بوده است. مگر می شود که کسی از شنیدن و یادآوری چنین خاطره های بدش بیاید؟

شعر کوچه فریدون مشیری یک خاطره دلپذیر! از یک عشق معصومانه و سالم، شیرین و غم انگیز، بی خطر و بی ضرر، گذرا و در عین حال پایدار است. به همین دلیل بین سه نسل از یک شهرت استثنایی برخوردار بوده است. مگر می شود که کسی از شنیدن و یادآوری چنین خاطره های بدش بیاید؟



ما یک زمان داشتیم باچه علاقه و جذبتی روی یک فرهنگ زبان شناسی کار می کردیم. بعد یک نفر آمد به دیدن ما و فیش های ما را دید و سر از کارمان در آورد. هنوز یک ماه نشده بود که دیدیم فرهنگ زبان شناسی عیبی با سورت کامیوتری منتشر کرد. در واقع برابر نامه های آخر کتابها را از دم سورت کرده بود. عصبانی شدم. همکارم هم عصبانی شد. قرار شد که من کتاب او را نقد کنم. و من واقفانم کردم عصبانیتم را دخالت ندهم. به همین دلیل نقد خیلی خوبی از آب درآمد. و بی اینکه از سر حجب و

نیست بلکه عوامل پشت صحنه را می گویم. اساساً چرا ترانه از جانب شاعران حرفه ای جدی گرفته نمی شود؟

من با این حرف تو مخالفم چون در حال حاضر بهترین ترانه ها سروده شاعران بزرگ است چه «پر پای» شاملو و چه کارهای محمد زهری و... که ترانه های ماندگاری آفریدند. در همه جای دنیا همینطور است. اگر یک کیتارویست اسپانیایی به شهرت می رسد مطمئناً باش که شعر لورکا را خوانده است.

بین این درست است که، شاملو یا زهری ترانه های ماندگاری داشتند اما ترانه بخشی از کار شعری آنها بوده است. حرف من این است که چرا مثلاً دوباره کسی مثل جنتی عطایی نداشته باشیم؟

خیلی سوال جالبی است. از قنبری یا عطایی حرف زدیم، ترانه یک متن مرده است این صدای خواننده که به ترانه جان می دهد حالا یک ترانه خوب پدیده به یک خواننده بین چه طور می خواند ما، در موسیقی پاپ ستاره نداریم. علیرضا عصار می خواهد ترانه را بخواند یا امیر کریمی بریار قاسم افشار. اصلاً موسیقیدان هم به آن صورت تداریم ما مگر چند تا یابک بیات داریم؟ تو خودت کار چه کسی را می پسندی، همگی از روی دست هم آهنگ می سازند.

اتفاقاً نکته جالب اینجاست حالا که می بینم آهنگسازی و خوانندگی پاپ آن قدر مشکل دارد پس چرا نقطه اوج و آرزو و حتی سابقه کاری یک ترانه سرا این است که خواننده ای بیاید و کارش را اجرا کند و تمام. حتماً تو هم با این گونه آدم ها برخورد داشتی؟

بله، آنها آدم های ضعیفی هستند. آنها ترانه سرا نیستند، ترانه فروش هستند. من در بعضی موسسه های فرهنگی ترانه سرایی هایی را می بینم. با این که ادعای فراوانی در این زمینه دارند، برای فروش ترانه های شان خودشان را بسیار حقیر می کنند و این خیلی دردناک است.

فکر می کنم اینها در باند بازی های رایج گیر کرده اند؟

نه، من این حرف را قبول ندارم، اگر کار، کار خوبی، باشد مخاطب خود را پیدا می کند، بعضی از ترانه های امروز ترانه های موزنازی است. تکه تکه از ترانه های مختلف برمی دارند و ترانه می سازند. بدون اینکه این ترانه فضای خاصی داشته باشد.

به هر حال ترانه سرایی امروز با تقدماهایی مواجه است، و به قول تو بخش آهنگسازی و اجرا هم که مشکل دارد حالا با تلفیق این دو بخش یا یکدیگر فکر نمی کنی با دستان خودمان ترانه را به سمت پرتگاه سوق داده ایم؟

چاره ای نداریم باید تحمل کنیم مگر در تاریخ ترانه سرایی معاصر چند نفر آدم قدرتمند ظهور کردند حالا هم که سه چهار سال است ترانه سرایی دوباره شکل گرفته و فضایی ایجاد شده است حتماً تو هم با من هم عقیده ای که ده سال آینده ترانه های خوبی خواهیم داشت همین طور آهنگسازها و خواننده های خوبی. وانگهی اگر این جریان را پیش از اندازه هم نقد کنیم بی انصافی کرده ایم پس از آن سکوت طولانی این ترانه سرایی مثل نوزادی است که به زود نفس می کشد.

هدف من هم از ارائه این بحث ها پیدا کردن راه کارهای معقول برای قوت بخشیدن به این جریان است. درست هم همین است باید فضا باز باشد و همه کارا کنند به قول تیما کسی از پشت سر غریبال به دست می آید و ناب ها را جدا می کند از سویی دیگر ما باید فرهنگ ایرانی را هم در نظر بگیریم همین آهنگسازهایی که به قول تو آهنگ شش و هشت مبتذل می سازند از کزه مریخ که نیامدند و از داخل همین اجتماعی آمده اند که ادعای فرهنگ دارد. دن کل می بایست فرهنگ امروز را ارتقا داد.